

دکتر عبدالمهدی یادگاری
استادیار گروه فرهنگ عربی و علوم قرآنی

انتقال علوم اسلامی از بغداد به خراسان

در سده های نخستین هجرت

«دوره تحولی که بعد از اسلام، در قرن سوم هجری در ایران پدیدار گشت، بطور سطحی و ناقص مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است، در حالیکه از بسیاری جهات، بارورتر و جالبتر بوده است.» ادوارد براون

دین مبین اسلام با سوادآموزی بجهانیان عرضه شد، و لفظ خواندن^۱ در سر لوحه رسالت آسمانی قرار داشت. این سوادآموزی نامحدود بود، و تمام علوم را برای همگان و در همه جا شامل می گردید: يك انسان از روی جبر واکراه از دین اسلام پیروی نکند^۲. از علوم ملل دیگر، با فراگرفتن زبان ایشان، بهره یابد^۳، بهر نقطه ای از جهان، که امکان بهره

۱ - «اقرأ باسم ربك الذي خلق...» قرآن کریم سوره ۹۶ علق، آیه امکیه.

۲ - «لا اکراه فی الدین، قد تبین الرشد من الغی...» قرآن کریم سوره ۲ بقره،

آیه ۲۵۶ مدنیه.

۳ - جوادعلی ۱۳۳/۸ - ۱۳۴، بنقل از مسعودی (التنبیه والاشراف ۲۴۶) و

بلاندری (فتوح البلدان) ۴۷۳ ببعده، سجستانی (المصاحف)؛ و کتاب (امتناع الاسماع)

۱/۱۸۷ - ۱۹۴. روایت شده است، که زیدین ثابت زبان یهود (سریانی یا عبری) را،

و همچنین فارسی، رومی، قبطی و حبشی را می آموخت.

گیری از علوم میسر باشد، برود^۴ و اهمال نوزد، دانش را به دیگران بیاموزد و در میان مردم رواج دهد^۵. و آنرا در کتابها نوشته^۶ تا از میان نرود، و نسلهای دیگر از آن بهره‌مند گردند.

بهمین جهت، پیامبر اکرم (ص) فرمان دادند تا کسانی که از پرداختن مبالغ تعیین شده بمنظور رهائی یافتن از اسارت (جنگ بدر) عاجزند، و سوادى دارند، عهده‌دار آموزش دهتن از مسلمانان گردند^۷. این نخستین مدرسه علمی بود که پیامبر اسلام، برای مسلمانان تأسیس کرد، و این نخستین گام جدی بود که در راه مبارزه با بیسوادی برداشته شد.

شاگردان و دست پروردگان پیامبر (ص)، از نشر علم و دانش میان مردم، دریغ نوزیدند و شب و روز و گاه و بیگاه، در هر زمان و مکان، به زن و مرد، و هر دسته و گروه، و جنس و نژادی، به کوشش خود، در این فرمان خدائی، ادامه دادند. تا اینکه امیر المؤمنین علی (ع) از مدینه به بصره، کوفه، مدائن، صفین و نقاط دیگر رفتند و دانش اسلامی را به این نقاط نیز، بردند. امام در خطبه‌ها و سخنرانیها، اندرزها، کلمات دربار و رفتار خدائی خود، پیوسته در صدد تعلیم و آموزش مردم بودند، و از مردم خواستند که فرصت را از دست ندهند، و در هر زمینه علمی که علاقه‌ای دارند جويا شوند^۸. کسانی که می‌توانستند بهره‌گرفتند، و بدیگران

۴ - اطلبوا العلم ولو بالمین - شهید عاملی (نیت‌المريد) ۱۲.

۵ - زکوة العلم نشره.

۶ - قیدوا العلم بالکتاب - المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی الشریف

۳۳۵/۴.

۷ - جواد علی ۱۳۳/۸، بنقل از ابن سعد (طبقات) ۱۴/۲؛ جهشیاری ۱۲، کتاب

(امتاع‌الاسماع) ۱۵۱/۱.

۸ - امام فرمودند: «سلونی قبل أن تفقد ونی، فلانا بطرق السماء أعلم منی

بطرق الارض» نهج البلاغة ضبط صبحی الصالح ۲۸۵.

نیز آموختند.

مراکز علوم پیش از اسلام:

مراکز علمی عمده و مشهور جهان متمدن پیش از اسلام، در چهار نقطه شناخته شده‌اند:

الف: اسکندریه، که از چهار قرن، پیش از میلاد مسیح، جانشین آتن، و وارث تمدن یونان، و یکی از مراکز تلاقی افکار علمی و فلسفی و عرفانی شرق و غرب شده، و در آن رصدخانه و کتابخانه و مدرسه پیا شده بود. دانشمندانی بزرگ در فلسفه، منطق، ریاضیات، نجوم، طبیعیات، کیمیا، طب، جغرافیا و غیر آن، از آنجا برخاستند، که در طب و تشریح، روشهای اطبای یونانی را بکار می‌بردند، و تألیفاتی بجای نهادند، که مورد استفاده مترجمان قرون بعد قرار گرفت.

ب: درنواحی فرات و بین‌النهرین و شوش، مدارس سریانیان تأسیس شده، و تعلیم و تعلم بزبان سریانی انجام می‌شد. مدرسه رها (اورفای ادسا) از نصیبین، قنسرین و آمد پیشرفته‌تر بود، و از اواخر قرن دوم میلادی آغاز بکار نمود. از سال ۳۶۳ م، ایرانیان نیز به مدرسه رها، راه یافتند، و در آن به تحصیل پرداختند، که از بنسنان ایرانیان نیز نامی برده شده است. در این مدارس، فلسفه، خطابه، الهیات و طبیعیات، نجوم، جغرافیا، و غیر آنها تدریس می‌شد، و آثار یونانی و برخی کتب سانسکریت و پهلوی را به سریانی برگردانیدند.^۹

ج: در هندوستان، مدارس بوده‌اند که از نام آنها آگاهی نداریم،

۹ - بمنظور آشنائی با الفبای زبان سریانی، عبری، آرامی و غیره، و پاره‌ای مطابقت آنها با مفردات زبان فارسی، رك «راههای نفوس فارسی در فرهنگ و زبان تازی»، و بمنظور شناخت شهرهای رها، نصیبین، قنسرین، آمد، اسکندریه و جندی‌شاپور، رك یاقوت: معجم البلدان زیر همان کلمات.

ولی دانشمندان هندی که بمنظور تعلیم بهایران دعوت شده‌اند، و کتابهای علوم هندی، که بزبان پهلوی برگردانیده شده^{۱۰}، دلالت کاملی براین مطلب دارد. البته اهمیت بیشتر علوم هندی، از زمانی بوده است، که اسکندر بمشرق حمله کرده و حکومتهای یونانی در هند تشکیل یافت.

د: درایران، ایرانیان علاوه بر آنچه از پیشینیان خود گرفته، و در نقاط مختلف ایران داشتند، و آموخته بودند، در حدود قرن پنجم میلادی بود، که شاپور دوم ساسانی، مدرسه طب گندیشاپور را تأسیس، و پزشک مخصوص خود، بنام تیودوسیوس را، عهده‌دار ریاست آنجا گردانید^{۱۱}. دراین مدرسه، دانشمندان از نژادها و ادیان مختلف درکنار یکدیگر تدریس و تحقیق می‌نمودند، و علوم مختلف از مراکز علمی دیگر، بدانجا منتقل و تعلیم می‌گردید. این مدرسه، اگرچه بنام طب و پزشکی شهرت یافته، ولی همراه بودن آن با بیمارستان، نشانگر وجود طب عملی نیز می‌باشد، و وجود رصدخانه در آنجا نیز، حاکی از آن است که دراین دانشگاه علوم نجومی و ریاضی عملی تدریس می‌شده است.

از سوی دیگر می‌بینیم که اردشیر و پسرش شاپور، دستور دادند تا کتابهای پراکنده هند و روم، گردآوری و بزبان پهلوی برگردانیده شود. اردشیر پزشکان یونانی را برای تعلیم طب بهایران دعوت کرد^{۱۲}. انوشیروان نیز، چون پادشاهان سلف خود، توجه زیادی به علوم یونانی، بابلی، هندی، و سریانی داشت^{۱۳}. پس از تعطیل شدن مدرسه ایرانیان در

۱۰ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۳۱۵.

۱۱ - رك مقاله استاد دکتر محمد محمدی تحت عنوان (دانشگاه جندیشاپور)

در نشریه «مقالات و بررسیها» شماره پنجم و ششم، ص ۴، بنقل از براون.

۱۲ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۳۹.

۱۳ - ابن‌العبری ۱۴۹.

شهر رها، دانش آموختگان ایرانی این مدرسه، از اواخر قرن پنجم میلادی، به کشور خود ایران بازگشتند، و در ایران چندین مدرسه دایر کردند.^{۱۴} شاپور دستور داد تا کتابهای یونانی به پهلوی ترجمه شده و در جندیشاپور نگاهداری شود.^{۱۵} این مطلب می‌رساند که در دانشگاه جندیشاپور، کتابخانه‌ای نیز وجود داشته است.

ایرانیان برای نوشتن کتب طب و فلسفه و منطق، از دو نوع خط استفاده می‌کردند، یکی را نیم‌گشتک یا گشته، که ابن‌الندیم آنرا «کستج» و یاقوت آنرا «جستق» ضبط کرده‌اند، و دیگری را راس سهریه، می‌گفتند.^{۱۶} بهر حال دانش پزشکی در جندیشاپور، باندازه‌ای پیشرفت کرد، که طب ایرانی از یونانی کاملتر و پیشرفته‌تر شد.^{۱۷} و در این زمینه، بوسیله دانشمندان، تحقیقات ارزنده‌ای صورت گرفته است.^{۱۸} حفظ و نگاهداری کتابها نزد ایرانیان بطور شایسته‌ای برگزار می‌گردید. علاوه بر کتابهایی که در جندیشاپور نگاهداشته می‌شد، اماکن مناسبی در نظر می‌گرفتند تا کتابها از حوادث جوی و زلزله و غیر آن نیز آسیب نبیند، که پیدا شدن کتابهای فارسی قبل از اسلام، بسال ۳۵۰ هـ، در سارویه اصفهان، موضع کهن‌دژ شهرستان جی، گواه این گفتار است.^{۱۹}

۱۴ - دکتر صفا ۱۹.

۱۵ - ابوالفداء ۴۸/۱؛ یاقوت: معجم البلدان - کلمه ریشهر.

۱۶ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۱۳. یاقوت از سهرک فرمانده نیروهای مدافع ریشهر نام برده است، شاید خط راس سهریه که ابن‌الندیم گفته است، به این سهرک منسوب باشد.

۱۷ - قفطی: أخبار الحکما: ۹۳.

۱۸ - رک دکتر صفا: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. ۱ - ۲۸؛ و دکتر محمدی (همان).

۱۹ - حمزه اصفهانی ۱۲۷، ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۴۵.

یزدگرد سوم نیز کتابهای خود را به مرو کشانید، که در دوران اسلام آنها را در کتابخانه مرو یافتند.^{۲۰}

علاوه بر این چهار مرکز مشهور یاد شده، مراکز دیگری بوده‌اند که یا دور دست قرار داشتند و ایرانیان چندان تماسی با این مراکز برقرار نکردند، مانند چین، یا اینکه اهمیت چندان در علوم بدست نیاورده چون عربستان، یا اینکه در گذشته تمدنی داشته‌اند که از میان رفته، و بنقاط دیگر منتقل شده بود، چون بابلیان که از زمان جمورایی قوانین مخصوص به خود را در زمینه‌های حقوقی و قضائی و رفتار با پزشکان و غیره وضع نموده، و با ملل دیگر «مجاور» چون قبطیان مصر^{۲۱} و مردم یمن^{۲۲}، تبادل فرهنگی برقرار نموده بودند.

تحول علوم در سده نخستین اسلام:

از آغاز اسلام، نام چندتن از پزشکان یادداشت شده است: حارث (یا حرث) بن کلدۀ ثقفی، از طائف عربستان بود، که طبابت را در جندی‌شاپور و یمن آموخته بود. او از پیش از اسلام تا زمان علی (ع)، و بروایتی تا زمان معاویه زنده بود، و طبابت می‌کرد.^{۲۳} نضر بن حرث بن کلدۀ،^{۲۴} و ابن ابی‌رمثه^{۲۵} نیز در زمان پیامبر اکرم بودند، ولی از پزشکان ساده و معمولی بوده‌اند. اما اثیر بن عمرو بن هانیء سکونی، برجسته‌ترین پزشک کوفه بود که او را برای معالجه علی (ع) دعوت کردند، که

۲۰ - ابن طیفور ۸۷.

۲۱ - عمر فروخ: تاریخ العلوم عند العرب ۸۴ بیعد.

۲۲ - ابن ابی‌اصیبه ۱۶۱، ابن جرجل ۵۴.

۲۳ - ابن ابی‌اصیبه ۱۶۱؛ ابن جرجل ۵۴.

۲۴ - ابن ابی‌اصیبه ۱۷۵.

۲۵ - همان؛ ابن جرجل ۵۷؛ فواد افرام: دائره ۳۱۵.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبین» نقل کرده است. بصره و کوفه در زمان علی (ع) دومرکز علم و ادب شدند که علوم اسلامی را دربرگرفتند. ابوالاسود دؤلی، یکی از مردان سرشناس در بصره را، بعنوان واضع علم نحو شناخته‌اند^{۲۶}. او که از یاران و پیروان علی (ع) بوده است - بنا بر روایاتی - در وضع این علم، از علی (ع) الهام گرفته است، و بنا بر روایاتی دیگر، زیاد بن ابیه و حتی حجاج در تشویق ابوالاسود کوشیده‌اند^{۲۷}. علوم تفسیر قرآن، حدیث، شعر و ادبیات و ترجمه و روایت و برخی رشته‌های دیگر نیز در جریان بود.

در زمان حجاج بن یوسف ثقفی، صالح بن عبدالرحمن، آمادگی خود را برای برگردانیدن دیوان عراق از فارسی به عربی اعلام و عملی کرد، سپس عبدالملک، یا پسرش هشام از ابو ثابت، سلیمان بن سعد، خواست تا دیوان شام را از زبان رومی به عربی برگرداند، که انجام گردید^{۲۸}.

با تسلط مسلمانان بر مصر، مدرسه اسکندریه از رونق افتاد، که عمر بن عبدالعزیز^{۲۹}، دانشمندان آن مدرسه را به انطاکیه و حران^{۳۰} و مناطق دیگر منتقل نمود، و تدریس را در این مناطق جدید، برقرار گردانید^{۳۱}، ولی مدرسه رها، و بویژه جندی شاپور، بکار خود ادامه می‌دادند،

۲۶ - زبیدی: طبقات ۱۳؛ قفطی: انباه الرواه ۱/۱۴؛ صدر: تأسیس الشیعه ۴۵ -

۶۱ - ۱۵۴؛ فواد افرام: دائره ۴/۱۷۱.

۲۷ - مقاله تحقیقی دکتر حجتی تحت عنوان: «ازابی الاسود تاسیبویه» در

مجموعه مقالات فارسی کنگره سیبویه - انتشارات دانشگاه پهلوی.

۲۸ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۴۲؛ دکتر محمدی بتفصیل در مقالات و بررسیها

(ش ۴ - ۳).

۲۹ - خلیفه اموی (۹۹ - ۱۵۱ هـ) زامباور.

۳۰ - یاقوت: معجم البلدان - زیر همین کلمات.

۳۱ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۱؛ و مآخذ دیگر در پاورقی ابن‌جلجل ۵۹.

و در افاضه دانش بجهان اسلام می کوشیدند. بنی‌امیه نتوانستند شام را مرکز علم و دانش قرار دهند، و در پیشرفت علوم نیز چندان کوششی از خود نشان ندادند، زیرا نه خویشتن زمین‌های فکری جالبی داشتند، و نه مشاورینی شایسته در دستگاه حکومتی ایشان بودند. ابن‌اثال^{۳۲} و ابوالحکم^{۳۳}، که از طبیبان دمشق و نصرانی بوده‌اند، در زمان معاویه بودند، تیاذوق که او را تیاذورس نیز ضبط کرده‌اند^{۳۴} در مصاحبت حجاج بود^{۳۵}. عبدالملک بن ابجرکنانی^{۳۶}، که بردست عمر بن عبدالعزیز اسلام آورد، یا ماسرجویه، طبیب یهودی مقیم بصره، در خدمت عمر بن عبدالعزیز بودند. ماسرجویه که زبان سریانی می‌دانست، کتاب اهرن بن اعین کشیش را، که مجموعه‌ای در طب بشمار می‌رفت^{۳۷}، برای عمر بن عبدالعزیز، ترجمه کرد^{۳۸}. زینب، که در معالجات چشم و پاره‌ای زخمها مهارت داشت، و او را طبیب قبیله بنی‌اود می‌گفتند، نیز از پزشکان این دوره شناخته شده است^{۳۹}.

پاره‌ای منابع تاریخی گفته‌اند که چون خالد بن یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان (ت ۸۵ هـ)، از رسیدن به خلافت مأیوس شد، به کسب دانش روی آورد، و صنعت (کیمیا) را نزد راهب اسکندرانی بنام مریانوس.

-
- ۳۲ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۱؛ فواد افرام دائره ۲/۳۲۳.
 ۳۳ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۵؛ فواد افرام: دائره ۴/۲۷۵.
 ۳۴ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۴۲.
 ۳۵ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۹.
 ۳۶ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۵؛ ابن‌جلجل ۵۹؛ فواد افرام: دائره ۲/۲۹۵.
 ۳۷ - ابن‌جلجل ۶۱؛ قفطی: اخبارالحکماء حرف میم؛ ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۹۷؛ ابن‌ابی‌اصیبه ۲۳۲.
 ۳۸ - ابن‌جلجل و قفطی (همان).
 ۳۹ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۸۱.

فراگرفت، و دستور داد تا کتابهای صنعت بزبان عربی گردانیده شود^{۴۰}. در اواخر خلافت بنی امیه نیز، از نویسندگان بنام، ابو غالب عبدالحمید کاتب^{۴۱}، و سالم مولای هشام^{۴۲} را نام برده‌اند، که رسائلی از ایشان بچاپ رسیده است^{۴۳}، از شعرا و سخنسرایان بنامی نیز یاد شده است، که دیوان ایشان یا نمونه‌های شعری بدست آمده از آنان، چاپ گردیده است. ولی بهرحال هیچگونه کتاب ترجمه شده، یا تألیف و تصنیف معینی تاکنون از سده اول هجری، بجای نمانده است^{۴۴}، حتی کتاب ارزنده و پیراج «نهج البلاغه» که مجموعه خطبه‌ها و فرمایشات امام علی (ع) است، در اواخر قرن چهارم هجری، بوسیله دانشمندان عالیقدری^{۴۵}، گردآوری شد^{۴۶}.

انتقال مرکز علوم بغداد:

با روی کار آمدن عباسیان، و نزدیکی مقر خلافت به مراکز فرهنگی ایران (مداین و جندی شاپور) و همچنین رها، و کوفه و بصره، که از زمان امیرالمؤمنین علی (ع) کانون فعالیت علمی شده بودند، ورود ایرانیان علاقمند به دانش و ادب، در دستگاه خلافت عباسی، از یکسو، و عزیمت

۴۰ - ابن جلجل ۶۵؛ زرکلی ۳۴۲/۲ با ذکر منابع متعدد.

۴۱ - زرکلی ۶۵/۴؛ مدرس ۳۳۴/۳؛ ابن خلکان (ش ۳۷۸).

۴۲ - ابن الندیم (فلوگل) ۳۵۳.

۴۳ - دهخدا - کاتب (عبدالحمید بن بیحی...); زرکلی (همان).

۴۴ - عمر فروخ: تاریخ العلوم عند العرب ۱۱۳.

۴۵ - کحاله ۲۶۱/۹ (الشریف الرضی محمد بن الحسین) و ۸۱/۷ (الشریف-

المرتضی علی بن الحسین).

۴۶ - مقاله تحقیقی دکتر غفرانی در «مقالات و بررسیها» دفتر ۲۵ - ۲۶

مردانی بس عالیقدر چون امام جعفر صادق (ع) از مدینه بغداد، از سوی دیگر، جنبش علمی بی نظیری در عراق صورت گرفت. باید دانست که تا استاد و مکتبی در کار نباشد، عوامل دیگر کاری نخواهند بود. با پایان یافتن ساختمان اولیه شهر بغداد بسال ۱۴۶ هـ^{۴۷}، مرکز عباسیان از هاشمیه بدانجا منتقل گردید. و می دانیم که امام جعفر الصادق (ع) در شوال سال ۱۴۸ هـ^{۴۸} در مدینه وفات یافتند^{۴۹}. امام صادق (ع) مدتی در بغداد بودند. بنا به شهادت تاریخ، حلقات درسی و علمی امام در بغداد، چند هزار شاگرد و محصل را در بر می گرفته است. جابر بن حیان، یکی از چند هزار شاگرد ایشان بوده است، که کتابی مشتمل بر دو هزار برگ نوشت، و از پانصد رساله امام صادق (ع) نام برد. امام علاوه بر علم دینی محض، علوم دیگری چون کیمیاگری (شیمی)، زج و فأل و جز اینها تدریس می نمودند. از ابن قتیبه منقول است که کتاب امام در علم جفر، بر آورنده نیازهای مردم تا روز قیامت می باشد. از ابن حجر منقول است که امام علوم تازه ای را بر روی زمین پراکنده ساختند. از شهرستانی منقول است که امام در بغداد، هیچگونه تبعیضی در تدریس قائل نشدند، و بلااستثناء به هر کس علاقمند بود، دانش را می آموختند.^{۵۰}

۴۷ - ابن الطقطقی ۱۱۶.

۴۸ - ابن قتیبه (المعارف) ۲۱۵ وفات امام را بسال ۱۴۶ هـ نوشته است.

۴۹ - ابن خلکان (ش ۱۲۸).

۵۰ - الزرکلی ۱۲۱/۲؛ دهخدا - کامه صادق (جعفر بن محمد) بنقل از منابع مذکور. (در مورد امام صادق (ع)، کتابها نوشته شده است، که هنوز نیاز به تحقیق بیشتری دارد. برای نمونه چند کتاب را برای علاقمندان نام می بریم: الامام - الصادق و المذاهب الاربعه - اسد حیدر، فقه الامام جعفر الصادق - محمد جواد مغنیه، الصادق - محمد حسین المظفر، الصادق - محمد ابوزهره، الامام الصادق - رمضان لاوند، امامان شیعه (چهارده معصوم) تألیف علامه طبرسی ترجمه عزیزالله عطاردی، صادق آل محمد - محمود منشی، تاریخ عصر جعفری - ابوالقاسم سحاب...)

از این اشاره مختصر، می‌توان به اهمیت کار و کوشش و تلاش خستگی‌ناپذیر علمی امام در این فاصله کوتاه، در بغداد پی‌برد. البته وزرای ایرانی دانش‌دوست، در تشویق دانشمندان، تا آنجا که امکان داشت می‌کوشیدند. مجموعه این جوانب باعث گردید که همه‌چیز از همه‌جا بی‌غداد روی آورد، وزرای روشنفکر ایرانی در مسیر خدمت به فرهنگ و تمدن، گام برمی‌داشتند. چون منصور عباسی آهنگ تخریب ساختمانهای مداین نمود، تا مصالح آنها بمنظور ساختن کاخ خویش در بغداد بکار برد، با خالد برمکی مشورت کرد. او صلاح ندید، ولی منصور رأی او را حمل بر تعصب وی نسبت به آثار پیشینیان و نیاکانش نموده، دستور خرابی آنها را صادر کرد. چون اندکی از آنها را خراب کردند، منصور متوجه اشتباه بزرگ خود گشته و تخریب را متوقف ساخت. زیرا علاوه بر جریحه‌دار ساختن احساسات مردم ایران، مخارج تخریب خیلی بیش از خرید مصالح ساختمانی جدید، و بکار انداختن کارگاههای مصالح سازی شده بود، و بناچار ایوان کسری خراب نشد، و منصور سرشکسته شد.^{۵۱}

پس از ساخته شدن بغداد، منصور بسال ۱۴۸ هـ بیمار شد، پزشکان بغداد از معالجه وی عاجز ماندند، از اینرو رئیس و سرآمد پزشکان بیمارستان چندیشاپور را بنام جورجس، که حاضر نبود کار علمی خود را رها کند، بزور و اکراه بی‌غداد بردند.^{۵۲} جورجس پس از معالجه منصور، به چندیشاپور بازگشت، ولی بهر حال دانشگاه چندیشاپور و پزشکان آن مورد توجه قرار گرفتند، و یکی پس از دیگری را بی‌غداد خواستند، یا اینکه خود راهی بغداد شدند، تا اینکه ماسویه یکی از کارکنان بیمارستان

۵۱ - ابن الطقطقی ۱۱۲؛ خطیب: تاریخ بغداد ۱/۳۱۵.

۵۲ - ابن ابی‌اصیبه ۱۸۳.

جندیشاپور، به ریاست بیمارستان رشیدی، که در زمان هارون الرشید ساخته شد، تعیین گردیده^{۵۳}. این نخستین بیمارستانی بود که در دوره‌های عباسی تأسیس شد.

یوحنا بن ماسویه، یکی از اطباء ماهر جندیشاپور، بسال ۲۱۵ هـ، بریاست دارالحکمه بغداد منصوب گشت و تا زمان متوکل عباسی در آن سمت باقی ماند^{۵۴}. بدنبال آن، بیمارستان المعتضدی والعضدی، در بغداد تأسیس شد، و سیل دانشمندان، که از زمان امام صادق (ع) شروع شده بود، به بغداد سرازیر گشته، و بمنظور تدریس یا طلب علم، آهنگ آن شهر نمودند. مدارس گوناگون و فراوانی تأسیس، و کتابهای زیادی در علوم مختلف بزبان سریانی و سپس عربی ترجمه شد و درحقیقت بغداد، مشلعدار علوم و معارف جهانی عصر خودگشت، و کلیه علوم ملل متمدن آنروزگار در این شهر متمرکز و در دسترس مسلمین قرار گرفت. مسلمانان با تعمق و بصیرت، بتحصیل و موشکافی آنها پرداختند، و بمنظور ایجاد تحول در این علوم، کوشش فراوانی مصروف داشتند، و این علوم را در مسیری قرار دادند که با سهولت بیشتری، قابل درک و فهم گردیده، و بدینگونه، آنها را به بشریت ارمغان دادند. بعنوان نمونه یادآور می‌شویم که مصریان در حدود ۱۵ قرن پیش از میلاد ساعت آفتابی را شناخت، بودند، ولی ساعتی را که هنرمندان مسلمان و صنعتگران و دانشمندان اسلامی عهد هارون الرشید، در بغداد ساختند، و هارون الرشید به شارلمانیه، پادشاه فرانسه اهدا نمود، موجب شگفتی شارلمانیه گردید. همچنین رصدی که در سال ۲۲۲ هـ در بغداد انجام پذیرفت^{۵۵}، نسبت به کوشش‌های علمی بابلیان در پنج قرن پیش از

۵۳ - همان ۲۴۵.

۵۴ - همان ۲۴۶؛ و ابن‌جلجل ۶۵.

۵۵ - ابن‌ابی‌اصیبه ۲۹۲.

می‌لاد بسیار پیشرفت‌تر بنظر می‌رسد. گویند والنس پادشاه روم، در ۳۶۴-۳۷۸ م، نخستین بیمارستان را در شهر قیساریه روم^{۵۶}، ساخته است^{۵۷}، ولی آیا بیمارستانهای پیشرفته و تحول یافته‌ای که جنیدشاپوریان، در بغداد ساختند، در سطح همان بیمارستان بوده است؟ چنین بنظر می‌رسد که قهراً تفاوت‌هایی از لحاظ تشکیلات مؤسسات علمی، و روشهای تعلیم، و کتابها و برنامه‌ها، باید وجود داشته باشد. یکی از علل این پیشرفت و تحول، دستیابی به علوم دیگران بود، که در پیش گفته شد، و راه این دستیابی اقدام به ترجمه کتابها بود، که در حقیقت از زمان هارون الرشید آغاز گردید، و در زمان مأمون به اوج خود رسید. حتی علوم عربی، که عبارتند از زبان و ادبیات (شعر، نثر، خطابه، عروض، قافیه، معانی، بیان، بلاغت...) نیز در همین عصر به ترقیات شایانی دست یافت. مکتب‌های نحوی بصره و کوفه بنیاد شد، و تلاشی پی‌گیر، در دستور زبان تازی را آغاز کرد، خلیل فراهیدی^{۵۸}، سیبویه^{۵۹}، کسائی^{۶۰} و دیگران، بازده این مکاتب می‌باشند، و مکتب بغداد، که بعداً بدین نام نامیده شد، در حقیقت آمیزه‌ای از آن دو مکتب است^{۶۱}، و برخی از خاورشناسان، با استناد به گفته‌های ابن‌الندیم^{۶۲}، ابن‌قتیبه دینوری^{۶۳} را مؤسس مکتب بغداد شناخته‌اند^{۶۴}.

۵۶ - یاقوت: معجم‌البلدان، کلمه قیساریه.

۵۷ - عمر فروخ (همان) ۴۱ - ۴۳ - ۹۱.

۵۸ - قفطی (انباء الرواد - ۳۴۱/۱ - کحاله ۱۱۲/۴؛ تأسیس الشیعه ۱۴۸.

۵۹ - قفطی (همان) ۳۴۶/۲؛ کحاله ۱۵/۸.

۶۰ - قفطی (همان) ۲۵۶/۲؛ کحاله ۸۴/۷ و ۴۵۶/۱۳.

۶۱ - خدیجه‌الحدیثی ۳۵۴؛ ابوالطیب ۹۵، شلبی ۴۴۷.

۶۲ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۷۷.

۶۳ - قفطی (همان) ۱۴۳/۲؛ فواد افرام: رانره ۴۴۸/۳؛ کحاله ۱۵۵/۶ و

۴۵۲/۱۳، ابن‌قنفذ: الوفیات ۱۱۸.

۶۴ - برکلمان: تاریخ الادب‌العربی ۴۲۱/۲.

کتابخانه بیت‌الحکمه یا دارالحکمه یا خزانه‌دارالحکمه، در زمان هارون الرشید عباسی، در بغداد تأسیس شد. این کتابخانه درحقیقت، مرکز تجمع دانشمندان، و اهل فضل و ادب، و مترجمان کتب علمی، از زبانهای مختلف بزبان عربی بود، و در عهد مأمون بحد کمال رسید. کتابهای مختلف از هند و ایران و روم و سیسیل و دیگر جاها به این مرکز آورده شد، و مترجمان زیر نظر دانشمندان ورزیده درفنون مختلف، بکار ترجمه مشغول بودند. از مترجمان و ناسخانی که در این مرکز، بکار اشتغال داشته‌اند، نام افرادی تا امروز بجای مانده است، که می‌توان چندتن از ایشان را نام برد: ابوسهل، فضل بن نوبخت^{۶۵}، علان شعوبی^{۶۶}، یوحنا بن ماسویه^{۶۷}، مسلم حرانی^{۶۸}، ابن بختیشوع، یعقوب کندی، ابن البطریق، سعد بن هارون، سلمویه، حجاج بن مطر^{۶۹} و نیز گروه زیادی از فضلا و دانشمندان که بمنظور کار یا مطالعه، به این کتابخانه آمدوشد داشته‌اند. این مرکز، درحقیقت، دارالعلمی بود، که يك رصدخانه و يك انجمن علمی درکنارش وجود داشت، و تا زمان ابن‌الندیم ۳۷۷ هـ دایر بود^{۷۰}، و از آن پس رو بهضعف نهاد، تا اینکه باتوجه بهمدارك تاریخی، برای آخرین بار بسال ۶۵۶ هـ، و بهنگام هجوم مغول ببغداد، نامدارالحکمه جلب نظر می‌نماید^{۷۱}. جزیبیت‌الحکمه، مدارس، مساجد و حتی خانه‌ها، علاوه برمحصلین و اهل علم، مشحون از کتب بود، و در پرتو این مراکز و

۶۵ - کحاله ۷۲/۸ .

۶۶ - کحاله ۲۹۳/۶ .

۶۷ - فواد افرام: دائره ۱۳/۴ .

۶۸ - جاحظ: المحاسن والاضداد، مقدمه ۱ .

۶۹ - شبلی (مقالات) ۱۴۳؛ جرجی زیدان ۳/۳۱۵ .

۷۰ - احمد امین: ضحی‌الاسلام ۶۵/۲ .

۷۱ - دائره‌المعارف اسلامی - کتب .

مؤسسات علمی، علوم و معارف اسلامی و جهان، روبه تحول و گسترش نهاد.

بدیهی است که توسعه و پیشرفت علوم، معمولاً با کاربرد نیروی حکام و أمراء تشویق و تقدیر آنان از دانشمندان، پیوند و ارتباطی دارد، همانطور که ضعف این نیرو و عدم حمایت حکام و امرا از علما، به انحطاط علم و دانش کمک می‌کند.

بدینمعنی که پیشرفت علم و دانش در هر عصری مرهون قدرت و نیروی اراده حکام و أمراء در جهت تشویق از علم و علما می‌باشد، چنانکه انحطاط علمی در هر دوره و عصری نتیجه عدم حمایت آنان از علوم و معارف است: و می‌دانیم که در دوره حکومت خاندان عباسی، تفاوت‌های مذکور در بالا، در طرز رفتار ایشان با علما دیده می‌شد، و بر همین اساس، علوم از لحاظ پیشرفت در نوسان اضطراب آمیزی قرار داشت. لذا در زمان معتصم، بغداد بجای اینکه به پیشرفت علمی خود ادامه دهد، به رکود گرایید، و سیر قهقرایی خود را آغاز کرد. و چون علما در این مرکز علمی از تشویق و تایید شایسته‌ای برخوردار نبودند، طبعاً به مؤسسات علمی مناطق دیگر روی آوردند، و به همین جهت کانونهای علمی موجود در اندلس، مصر و خراسان، بوسیله دانشمندان برجسته‌ای تغذیه شده و از شهرت خاصی برخوردار گردیدند.

توجه مغزهای متفکر بسوی خراسان:

باید یادآور شویم که خراسان در دوره عباسیان، بخصوص از زمانی که امام هشتم شیعیان، یعنی امام رضا (ع)، در آنجا مقیم گشتند، نقطه عطفی در تاریخ علوم اسلامی بشمار می‌رود. زیرا خراسان همزمان با اقامت آن امام، کانون مراجعه دانشمندان برجسته علوم نظری و تجربی

بوده است. تشویق مأمون از اینگونه دانشمندان، در شکوفایی علوم در این عصر بی‌تأثیر نبوده است، بویژه اینکه مأمون هفته‌ای یکبار مجلسی، با حضور امام، ترتیب می‌داد، تا دانشمندان کارآمد، در انواع علوم، مباحثی را با امام در میان گذارند، و از جوابهای کافی و رضایت‌بخشی برخوردار گردند، که بازده این مجالس و «جالست‌ها»، در اسناد و مدارک تاریخی، گاهی بصورت کتابها و رسائل جداگانه، و احیاناً جسته‌و‌گریخته، در کتب دیگر، منعکس می‌باشد.^{۷۲}

در حقیقت بعد از وفات امام صادق (ع) بسال ۱۴۸ هـ، بویژه بعد از وفات موسی بن جعفر (ع)، و رفتار ناروایی که نسبت به سادات علوی، که همگی از آزادگان و بشردوستان و علاقمندان به فراگرفتن و نشر علوم بودند، از سوی دستگاه خلافت عباسی انجام می‌گرفت، مردم روشنفکر و دوران‌دیش متوجه این نکته گردیدند، که باید در فکر جای دیگری باشند، که در آنجا بتوانند به خدمات انسانی خود ادامه دهند، تا حرکت علمی از پای نایستند و دانش بشری به نیستی و زوال نکشد، از اینرو سرزمین ایران را بطور کلی، و خراسان را، علی‌الاصح برگزیدند. سیوبه به شیراز رفت^{۷۳} و نضربین شمیم به خراسان^{۷۴}، و دیگران آهنگ ایران و دیگر نقاط نمودند. طاهر بن‌الحسین، با یاد آوردن سرنوشت ابوسلمه^{۷۵} خلال، بدست ابوالعباس سفاح، و سرنوشت ابومسلم خراسانی بدست منصور،

۷۲ - کحاله ۲۵۵/۷؛ الزرکلی ۱۷۸/۵؛ شخمیت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) - احمد خوشنویس، زندگانی امام رضا - ابوالقاسم سحاب؛ ناسخ‌التواریخ - ده جلد بنام امام رضا (ع)، فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه - نگارش محمدتقی دانش‌پژوه - انتشارات دانشگاه تهران ش ۲۹۹، چاپخانه دانشگاه تهران ۱۳۳۵؛ عیوان اخبار الرضا؛ تاریخ سیاسی اسلام (زندگانی علی بن موسی الرضا (ع) - نوشته عبدالقادر احمد‌الیوسف - ترجمه غلامرضا ریاضی.

۷۳ - زبیدی: طبقات ۷۲/۷۱؛ یاقوت: معجم‌الادباء ۱۱۶/۱۶.

۷۴ - زبیدی (همان) ۵۳؛ قفطی: انباء‌الرواه ۳۴۹/۲.

و سرنوشت برآمکه بدست هارون، و سرنوشت دیگران، تصمیم گرفت تا خود را از مأمون دور بدارد^{۷۵}، و بخت او را یاری نمود. هنوز دوسال از وفات امام رضا (ع) بسال ۲۵۳ هـ^{۷۶} نگذشته بود، که طاهر بخراسان بازگشت^{۷۷}، و دوسال بعد بسال ۲۵۷ هـ، نام خلیفه مأمون را از خطبه انداخت^{۷۸}. و این کار بمعنی انفصال از مرکز خلافت عباسی، و اعلام استقلال خراسان بود، که نخستین حکومت ایرانی مستقل بعد از اسلام را تأسیس نمود^{۷۹}، فرزند طاهر بنام عبدالله، اگرچه روش مدارا را پیش گرفته بود، و وفاداری خود را به مأمون ثابت نمود، ولی می دانست که خلف مأمون، یعنی معتصم، دستگاه خلافت عباسی را به انحراف می کشاند، که از دانش و بینش فرسنگها بدور است.

معتصم عباسی نه تنها از علوم و فنون و آداب برخوردار نبود و بهره ای نداشت، بلکه سواد کافی هم نداشت، زیرا از مکتب و استاد بیزار و متنفر بود! که پدرش هارون الرشید، بناچار او را از این رنج جانکاه! رهانید و از درس و استاد آزاد گردانید^{۸۰}.

معتصم در اخلاق و رفتار و روابط اجتماعی، با اطرافیان آگاه و

۷۵ - طبری و ابن الاثیر حوادث سال ۲۵۵ هـ؛ ابن طیفور ۲۴؛ یعقوبی: البلدان ۲۵۷؛ توحیدی: البصائر والذخائر ۶۹/۱ و منابع دیگر.

۷۶ - یعقوبی: تاریخ ۸۸/۲.

۷۷ - طبری و ابن الاثیر حوادث سال ۲۵۵ هـ.

۷۸ - ابن طیفور ۷۴؛ شابستی ۹۵ و منابع دیگر.

۷۹ - بروکلیمان: تاریخ الشعوب الاسلامیه ۳۲/۲.

۸۰ - «کان مع المعتصم غلام فی الكتاب يتعلم معه، فمات الغلام. فقال الرشید (للمعتصم): یا محمد مات غلامک. قال: نعم یا سیدی، واستراح من الكتاب! قال الرشید: وان الكتاب لیبلغ منک هذا المبلغ؟ دعوه الی حیث انتهی، لانعمود شیئا. قال ابراهیم - الهاشمی: کان (المعتصم) یکتب کتابا ضعیفا و یقرأه ضعیفا» - خطیب ۳/۳۴۳.

فهمیده نیز، حالت غیرعادی داشت، و در کینه‌توزی و انتقام‌جوئی استوار بود، و این موضوع را مردم باهوش و فراست، بخوبی دریافته بودند. روزی معتصم، که مادرش یکی از ترکان بود، با گروهی از ترکان، که فدائیان وی بودند، در وقتی نامناسب، سرزده و بدون اطلاع قبلی، خواست تا بر برادرش مأمون، که خلیفه بود، وارد شود. عبدالله بن طاهر، که در آن وقت رئیس شرطه و شهربانی، و آگاهی و امنیت مأمون بود، از ورود ایشان بر مأمون جلوگیری بعمل آورد، و به معتصم، که برادر و ولیعهد مأمون بود، اجازه ملاقات (با به اصطلاح شرفیابی) نداد و گفت: «اکنون وقت سلام نیست که تو با چندین غلام آمده‌ای». معتصم به عبدالله گفت: چگونه تو را با چهارصد غلام همراه بودن سزد، و مرا با این چند تن نسزد؟ عبدالله گفت: زیرا من با چهار هزار غلام نیز، چیزی در سر نمی‌پرورانم، که تو با چهار غلام می‌پرورانی! معتصم خشمناک بازگشت. چون مأمون از این خبر آگاهی یافت، آندو را بحضور طلبیده و بایکدیگر آشتی داد^{۸۱}. مستوفی بهنگام نقل این خبر، از دشنامی که معتصم به عبدالله نیز داده، یاد کرده است.

اما مأمون آندو را بخوبی می‌شناخت، و بدروحیه برادرش معتصم، و وفا و کاردانی عبدالله بن طاهر، آگاه بود، که بارها و بعناوین مختلف او را آزموده بود^{۸۲}، و خوبیهای عبدالله را در مجالس و نزد همگان، بازگو کرده بود^{۸۳} و او را برادر خویشتن خطاب ندوده^{۸۴}، و بایکدیگر

۸۱ - گردیزی: زین الاخبار ۲؛ مستوفی تاریخ گزیده - ۳۱۶.

۸۲ - طبری حوادث سال ۲۱۵ - ۲۱۲.

۸۳ - ابن طیفور ۹۲؛ شابثی ۸۸.

۸۴ - کندی: ولاة مصر ۲۵ و: الولاية والقضاء ۱۸۱؛ ابن طیفور ۸۳، ابن

عبدربه ۲/۲۵۵، طبری (همان)؛ توحیدی: الصداقة والصدیق ۱۲۶.

مبادلات دوسنانه داشتند^{۸۵}.

عبدالله بن طاهر به تمام این صفات و معانی آگاه بود، و برای او ثابت و مسلم شده بود، که اگر معتصم امکان یابد، او را از میان برمی دارد. برای مثال می گوئیم که پس از آنکه معتصم بخلافت رسید، کنیزك بسیار زیبایی بعنوان هدیه برای عبدالله بن طاهر به نیشابور فرستاد، اما دستمالی آغشته به زهر کشنده به کنیز داد، تا چون عبدالله با او نزدیکی کند، دستمال را به عبدالله بدهد، و چون عبدالله با آن دستمال زهر آگین، خویشتن را تمیز کند، نابود شود. دخترک ماهروی که عبدالله را نسبت به معتصم جوانمرد و بزرگوار یافت، از این کار دوری جست و موضوع را با عبدالله بن طاهر در میان نهاد^{۸۶}.

عبدالله از همان هنگام که با مأمون در بغداد بود، می دانست که باید خود را از تیررس معتصم دور بدارد، و چون خود از فضل و ادب برخوردار بود، لازم بود که محیط علم و دانش را هر کجا هست، برای خویشتن فراهم سازد، ضمناً علومى را که پیشینیان با رنج فراوان توسعه بخشیده اند، به نابودی نگراید، ولی چگونه؟

چون مأمون عبدالله بن طاهر را مأمور سرکوبی نصر بن شیبث گردانید، او بخوبی این وظیفه را انجام داد^{۸۷}، آنگاه در عمران و آبادی و کشاورزی آن شهر کوشید^{۸۸}. و چون او را مأمور فرونشاندن شورش عامل مصر ساخت، در انجام مأموریت خود بخوبی از عهده برآمد و ابراز لیاقت نمود، و به اصلاحات پرداخت^{۸۹}. تا اینکه مأمون از او خواست تا سرکشان و

۸۵ - ابن منقذ: لباب الآداب ۵/۱۸۵؛ ثعالبی: خاص الخاص ۸۹.

۸۶ - گردیزی: زین الاخبار ۲.

۸۷ - طبری حوادث سال ۲۱۵ هـ، حصری: زهر الآداب ۵۵۲.

۸۸ - یاقوت: معجم البلدان - کیسوم.

۸۹ - طبری و کندی (همان).

آشوبگران خوارج را در خراسان و اطراف نیشابور و سیستان، گوشمالی دهد، و از دینور^{۹۰} به نیشابور رود^{۹۱}، که خراسان را بستوه آورده بودند. عبدالله بن طاهر بهنگام ورود امام رضا (ع) بخراسان، سال ۲۰۰ هـ^{۹۲} تمام حوادث را با چشم خود دیده بود، و در بسیاری از حلقات علمی امام در مرو خراسان شرکت جسته بود، و مناقشات و مناظرات امام را با گروههای مختلف مذهبی و پیروان ادیان دیگر، مشاهده نموده، و خویشتن نیز یکی از گواهانی بود که پشت عهدنامه ولایتعهدی امام از طرف مأمون را امضا کرده^{۹۳}، و جنبش علمی خراسان در اثر وجود سهساله امام در میان مردم خراسان، عمیقاً احساس کرده بود، که نطفه مرکزیت علوم در خراسان بسته شده است، و نیاز به محرک و توجه دارد، تا تحرك شایسته‌ای نماید، و با بغداد به رقابت برخیزد، و جای بغداد را گرفته و آنرا تحت الشعاع خود قرار دهد. لذا با دعوت مأمون از وی برای رفتن بخراسان، موقعیت را مناسب دانست، و فرصت را غنیمت شمرد، تا چراغی که بمنزل روا است، بجای دیگر برده نشود، و شالوده‌ای که امام در ده سال پیش در خراسان ریخته‌اند^{۹۴}، در سال ۲۱۳ هـ که او بدانجا می‌رود^{۹۵}، به برپایی منجر شود، ولی برای رفع هرگونه شبهه و بدبینی لازم بود که موافقت خلیفه را بدست آرد، و بکار خود رسمیت دهد.

عبدالله، در دمام حرکت خود به خراسان، به مأمون فهمانید، حال

۹۰ - دینوری: الاخبار الطوال ۳۸۵.

۹۱ - شابستی: الدیارات ۸۹.

۹۲ - ابن بابویه: عیون اخبار الرضا ۱۳۹/۲.

۹۳ - صنیع الدوله: مطلع الشمس ۱۸۲.

۹۴ - امام رضا (ع) سال ۲۰۳ هـ در طوس وفات یافت - یعقوبی: تاریخ ۴۸۸/۲.

۹۵ - طبری و ابن الاثیر - حوادث سال ۲۱۳ هـ.

که مرا از خویشتن دور می‌سازی، و برای این امر مهم روانه خراسان می‌نمایی، تا جان برکف، بادشمنان تو و خلافت تو به‌نبرد برخیزم، و تو و فکر تو را از آشوب خوارج شورشگر آسوده گردانم، باید که حاجت مرا برآورده، و دست رد بر سینه‌ام نرزی. عبدالله تمام این مفاهیم را در يك کلمه گنجانید، و گفت: «حاجت...» مأمون، که اعتماد فراوانی به عبدالله داشت، بخوبی می‌دانست، که تقاضای عبدالله همیشه مشروع و سنجیده است، از اینرو، هنوز از عبدالله نپرسیده بود، که تقاضای تو در چه زمینه‌ای است، تا بدقت به مطالعه و بررسی آن پردازد، یا مثلا با دیگران بمشورت نشیند، بی‌درنگ به عبدالله گفت: «مقضیه» یعنی تقاضای تو برآوردنی و انجام‌پذیر است. عبدالله به مأمون گفت: تقاضای من اینست که اجازه دهی، تا چند تن از دانشمندان را باخودم به خراسان برم. مأمون که قبلا موافقت خود را اعلام کرده بود، پرسید، ایشان کدامند؟ در پاسخ شنید: (حسین بن فضل بجلی، احمد بن خالد، ابوسعید ضریر، یعنی نابینا و سوم ابواسحاق قرشی). آنگاه عبدالله گفت: از آنجا که خراسان به‌پزشک ماهر و حاذقی نیازمند است، اجازه فرما تا ایوب رهاوی را نیز با خود به خراسان برم. مأمون گفت: ما با این تقاضا موافقت نمودیم، ولی تو با این اقدام، سرزمین عراق را از مردان برجسته دانش و فرهنگ، و رجال ممتاز و بلندپایه، و دانشمندان و اندیشمندان طراز اول تهی ساختی. و همه را باخود به خراسان بردی^{۹۶}.

اگر با دقت و تعمق به این گفتگوی ساده و کوتاه بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم؛ که عبدالله بن طاهر (ذوالیمینین)، با محاسبه دقیق، کار نقل مرکزیت علمی جهان اسلام را، که جهان بتمام معنی بشمار می‌رفت، به خراسان، عملی کرده است، و نگاهداری آن مرکز در خراسان و ایران،

بعهدۀ افراد دیگر این خاندان، و خاندانهایی بود که پس از طاهریان آمده‌اند.

اکنون ببینیم که خراسان چه موقعیتی پیدا کرد، و اینان که خراسان آمدند که بودند و چه کردند؟:

۱- حسین بن فضل بجلی: گرچه کتاب تاریخ دوازده جلدی نیشابور تألیف حاکم نیشابوری در دست نیست، و وعده‌ای که یاقوت بما داده تا شرح حال این دانشمند را در معجم‌الادباء خود بیاورد^{۹۷}، یا فراموش شده، و یا اینکه از قسمتهای گم‌شده این کتاب است، و دکتر مصطفی جواد نیز او را در کتابهای دیگر نیافته، تا در میان گمشدگان «معجم‌الادباء» بیاورد^{۹۸}، ولی اخبار کوتاهی که درباره وی بما رسیده است، رهنمود مناسبی می‌باشند. حسن یا حسین بن فضل بجلی باتفاق مسیب بن زهیر بغدادی، و شاید دوستان و همراهان دیگری، به نیشابور آمد^{۹۹}، او در باب (دروازه) عزرة نیشابور^{۱۰۰}، خانه بزرگی خرید، و از زمان عبدالله بن طاهر (۲۱۷ هـ) تا شعبان سال ۲۸۲ هـ در نیشابور، به تدریس و تعلیم علوم بمردم نیشابور و خراسان و دادن فتوی مشغول بود، و در این سال، بسن ۱۵۴ سالگی، وفات یافت، و در گورستان حسین بن معاذ، در نیشابور، بخاک سپرده شد^{۱۰۱}.

سیوطی گوید که ابوعلی، حسین بن فضل بن عمیر بجلی کوفی

۹۷ - یاقوت (همان).

۹۸ - مجله المجمع‌العلمی‌العراقی سال ۱۹۵۹ م - مقاله دکتر مصطفی جواد بعنوان «الضائع من معجم‌الادباء».

۹۹ - خطیب ۱۳/۱۴۱.

۱۰۰ - این دروازه را باب عذره و باب عروه نیز گفته‌اند - فروزانفر: ترجمه

رساله قشیریه مقدمه؛ حاکم ۴۴ - ۱۵۳.

۱۰۱ - یاقوت (همان).

نیشابوری، مفسر ادیب، امام و پیشوای عصر خود در علوم قرآنی بود. او از یزید بن هارون، عبدالله بن بکر سهمی، ابوالنصر، شبابه و دیگران کسب علم نمود و از دانشمندان بزرگ و پارسا بود، که حاکم نیشابوری در شرح حال او قلمفرسائی کرده است، و آرامگاه وی در نیشابور زیارتگاه اهل علم است^{۱۰۲}، همچنانکه طلاب علوم دینی در شیراز زیارت آرامگاه سیبویه می‌رفتند^{۱۰۳}.

سمعانی او را مفسر و صاحب تفسیر، و از دانشمندان علم اصول کلام معرفی نموده است^{۱۰۴}. باید توجه داشته باشیم که اهم علوم اسلامی، همان تفسیر و حدیث و فقه و کلام است، و سایر علوم چون علم قرائت و اصول الفقه، و علوم ادب، مقدمه‌ای برای فراگرفتن این علوم بوده است، که رفته رفته تخصص حاصل می‌گردید. بنابراین او، که از فقه و علوم قرآنی و تفسیر و علم کلام آگاهی کامل داشته است، و قریب هفتاد سال در نیشابور تدریس می‌نموده، شاید از علوم جنبی دیگری، چون منطق و فلسفه که هم‌ردیف علم کلامند، و انواع علوم زبان عربی از قبیل صرف و نحو و لغت، و اخبار و حدیث و آثار و حتی تاریخ و سیر نیز آگاهی داشته است، که ابوزکریا عنبری، یحیی بن محمد بن عبدالله، متوفی بسال ۴۴۴ هـ، که خود نیز از دانشمندان هم‌ردیف او بوده، و در نیشابور می‌زیسته است^{۱۰۵}، درباره حسین بن فضل بجلی گفته است: «او از دانشمندان برجسته و ممتاز بود که اگر در میان بنی اسرائیل بود، هر آینه از عجایب آن قوم، و برجستگان بانام و نشان ایشان بشمار می‌آمد»^{۱۰۶}. با توجه باینکه

۱۰۲ - سیوطی : طبقات المفسرین ۱۲.

۱۰۳ - جنید: شدالازار ۹۸.

۱۰۴ - سماعی: الانساب - کلمه بجلی.

۱۰۵ - یاقوت : معجم الادباء ۳۴/۲۵.

۱۰۶ - یاقوت (همان) ۲۵/۳.

برخی از دانشمندان بنی‌اسرائیل در طب و نجوم و فلسفه و کیمیا و تاریخ و ترجمه و فقه یهود، علوم لغت عبری، منطق، حساب و هندسه، داروسازی و غیره، آشنائی داشته‌اند، چنین بنظر می‌رسد که منظور عنبری این بوده است، که اگر حسین بن فضل بجلی در میان آن قوم بود، از علوم دیگری که نزد ایشان است برگرفته و از نوابغ ایشان بشمار می‌رفت، و چنانچه شرح حال مفصلی از او بدست آید، کاملاً روشن‌تر خواهد شد.

اما مسیب بن زهیر بن مسلم بغدادی، ابو مسلم تاجر، که با بجلی به نیشابور آمد، در محله نصرآباد نیشابور^{۱۰۷}، اقامت گزید، و ضمن اینکه بکارهای بجلی و فراهم گردانیدن نیازهای وی رسیدگی می‌نمود، بروایت احادیث می‌پرداخت، که گروهی از نیشابوریان از این محدث روایت کرده‌اند^{۱۰۸}.

۲- ابوسعید، احمد بن خالد، اگرچه نابینا بود، ولی مردی هوشمند و با حافظه‌ای سرشار بود. او از دانشمندان نحو و لغت بود، که نزد ابن‌الاعرابی^{۱۰۹} و ابو عمرو شیبانی^{۱۱۰}، و دیگران چون شمر بن حمدویه^{۱۱۱} و ابوالهیثم بغدادی^{۱۱۲} تعلیم یافته، و با ابودلف عجلی^{۱۱۳}، در زمینه‌های شعر و ادبیات و لغت مباحثاتی داشته است^{۱۱۴}، و با ادیبان عرب دیگر، که عبدالله بن

۱۰۷ - حاکم ۱۲۲.

۱۰۸ - خطیب ۱۳/۱۴۱.

۱۰۹ - فؤاد افرام : دائره - ۲/۲۴۵؛ قفطی، : انباء الرواه - ۳/۱۲۸؛ کحاله ۱۱/۱۰.

۱۱۰ - فؤاد افرام : دائره - ۴/۴۸۲؛ قفطی، : انباء الرواه - ۱/۲۲۱؛ کحاله ۲/۲۳۸.

۱۱۱ - قفطی: انباء الرواه ۲/۷۷؛ کحاله ۴/۳۵۶.

۱۱۲ - فواد افرام : دائره ۵/۲۵۴؛ کحاله ۴/۹۸.

۱۱۳ - فواد افرام : دائره ۴/۲۹۷؛ کحاله ۸/۱۵۹.

۱۱۴ - یاقوت : معجم الادباء ۳/۲۵.

طاهر، باخون بخراسان آورده بود، چون ابوالعمبل^{۱۱۵} و ابوالعذار^{۱۱۶} و عرام^{۱۱۷} و عوسجه و ابوالعجنس و ابوالعیسجور، مجالس و محافلی داشتند، که به مشاعره و مناظره، می پرداختند. درحقیقت می توان گفت که ابوسعید از مکاتب نحو بصره، کوفه، و بغداد برخوردار بود، که استادش ابن الاعرابی از کوفیانی بود که از بصریان به بهترین وجهی روایت می کرد، و علم وی به ابوسعید منتقل شده بود، که با تماس با ابن قتیبه شامل هر سه مکتب گردید.

کار ابوسعید در نیشابور، علاوه بر تدریس و تعلیم بزرگان و مجالس استادان، تعیین استادان و معلمین برای فرزندان رؤسای لشکر خراسان، و بازرسی از نحوه کار و فعالیت معلمان مناطق، و حتی عزل و نصب ایشان و کلیه کارهای مربوط به سرپرستی امور فرهنگی و تعلیم و تربیت در نیشابور، یا عبارت دیگر خراسان بود، و در واقع می توان او را بعنوان وزیر آموزش و پرورش و مدیرکل بازرسی، و طرح و برنامه ریزی و غیره شناخت و معرفی نمود، که یاقوت نمونه هایی از کار او را، برای ما نقل کرده است^{۱۱۸}.

برای نمونه می گوئیم که یکی از شاگردان ابوسعید در نیشابور، ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بیهقی مغیشی است^{۱۱۹}، که در بغداد نزد استادانی چون ابوالعباس مبرد^{۱۲۰}، و ابوالعباس ثعلب^{۱۲۱} تعلیم یافته بود^{۱۲۳}، این

۱۱۵ - فواد افرام : دائره ۴/۴۸۳؛ کحاله ۶/۵۲.

۱۱۶ - فواد افرام : دائره ۴/۴۵۵.

۱۱۷ - قفطی : انباء الراوه ۲/۳۸۴.

۱۱۸ - یاقوت (همان) ۳/۲۵.

۱۱۹ - کحاله ۱/۸۹.

۱۲۰ - قفطی : انباء الراوه ۳/۲۴۱؛ کحاله ۱۲/۱۱۴؛ صدر : تأسیس الشیعه ۷۳؛

ابن قنفذ (همان) ۱۹۱.

۱۲۱ - قفطی (همان) ۱/۱۳۸؛ کحاله ۲/۲۵۳؛ ابن قنفذ ۱۹۴.

۱۲۲ - ابن فندق: تاریخ بیهق ۱۵۱ - ۱۵۴.

گفته بدین معنی است، که ابوسعید در علم نحو و لغت، همردیف مبرد و ثعلب، که از استادان مسلم و معروف و صاحب نظر زمان خود، در این علوم بوده‌اند، بشمار می‌رفته است. ابراهیم بن محمد بیهقی یاد شده، آنقدر پیشرفت کرد تا به مقام استادی رسید. از شاگردان برجسته و معروف وی، ابوعلی، حسین بن احمد بن محمد سلامی بیهقی خواری متوفی سال ۳۰۰ هـ^{۱۲۳} بوده است. سلامی نیز به مرتبه استادی رسید، و محصلین فراوانی براو تعلیم یافتند، که یکی از ایشان ابوبکر، محمد بن عباس خوارزمی^{۱۲۴} معروف به طبرخزی^{۱۲۵} بوده است^{۱۲۶}. در خراسان نه تنها زبان عربی بخوبی و وضوح میان علما و متعلمین رواج داشت، بلکه برخی زبان سریانی را نیز می‌دانستند^{۱۲۷}، ابوتمام، شاعر بزرگ عرب، در همین زمان بود که قصد خراسان نمود^{۱۲۸}.

بدین ترتیب گروه ادیبان و دانشمندان و علوم‌ایشان و کتابها بسرعت به خراسان منتقل گردید.

۳- ایوب رهاوی تنها يك طبیب ساده نبود، بلکه آشنا به ترجمه کتابهای یونانی به زبان سریانی و عربی، و آگاه به شناخت داروها و برخی علوم دیگر بود. او پزشك مخصوص عبدالله بود که در شام و مصر نیز با او همراه بود^{۱۲۹}، و از گفته عبدالله نیز چنین برمی‌آید که طبیبی حاذق

۱۲۳ - دهنخدا - کلمه سلامی.

۱۲۴ - سمعانی - کلمه خوارزمی؛ کحاله ۱۱۹/۱۰.

۱۲۵ - صدر : تأسیس الشیعه ۸۷.

۱۲۶ - ابن فندق (همان).

۱۲۷ - ابن فندق (همان) ۱۶۳.

۱۲۸ - کنتوری : کشف الحجب والاسرار ۲۵۲.

۱۲۹ - قفطی : اخبار الحکماء ۱۷۹.

- و ورزیده بوده^{۱۳۰} که برخی از کارهای ایوب رهاوی عبارتند از :
- ۱- کتابی به زبان سریانی در طب نوشته است، که در بخش هفتم آن درباره ابروان و مژگان و بیماریهای آنها و علل آن بیماریها گفتگو کرده است، متن سریانی و ترجمه انگلیسی آن، باهتمام الف - منگمانه - کمبریج ۱۹۳۵ در (Job of Edessa) می باشد^{۱۳۱}.
 - ۲- فهرست کتابهای جالینوس را از یونانی به سریانی برگردانیده، که اسحق بن حنین آنرا به عربی ترجمه کرده است. جلد اول آن فهرست، شامل کتب پزشکی، و جلد دوم شامل کتب منطقی، فلسفی، نحو و بلاغی بوده است^{۱۳۲}.
 - ۳- ترجمه کتاب «الادویة المفردة» یا داروهای ساده به زبان سریانی، که حبیش آنرا به عربی درآورد^{۱۳۳}.
 - ۴- ترجمه کتاب «الاغذیة» (خوراکیها) به سریانی، که حبیش و حنین آنرا به عربی درآوردند^{۱۳۴}.
 - ۵- «تشریح الحيوان» (کالبدشکافی یا تشریح جانوران) به سریانی، که حبیش آنرا به عربی درآورد^{۱۳۵}.
 - ۶- ترجمه کتاب «تفسیر کتاب الفصول» سریانی، که بوسیله حنین به عربی برگردانیده شد^{۱۳۶}.
 - ۷- «تقدمة المعرفة» (= شناخت پیشین) به سریانی، که عیسی بن

۱۳۰ - یاقوت : معجم الادباء ۲۵/۳.

۱۳۱ - محقق: فیلسوف ری ۸۷ - ۴۳۵.

۱۳۲ - همان ۲۹۴.

۱۳۳ - همان ۳۱۵.

۱۳۴ - همان ۳۱۱.

۱۳۵ - همان ۳۱۳.

۱۳۶ - همان ۳۱۴.

یحیی آنرا به عربی برگردانید^{۱۳۷}.

۸ - ترجمه کتاب «قوی النفس تابعة للبدن» (= نیروهای نفس تابع

مزاج تن است) به سریانی، که حبیش آنرا به عربی برگردانیده است^{۱۳۸}.

۹ - ترجمه کتاب «ما یعتقد رأياً» به سریانی، که بوسیله ثابت بن قره و

عیسی بن یحیی به عربی درآمد^{۱۳۹}.

پس از این، پزشکی در خراسان رواج یافت، و چون در نیشابور آزادی

ادیان بود، لذا پزشکان زیادی از مسلمان و غیر مسلمان در کنار هم می

زیستند، و در تاریخ بنامهای پزشکان یهودی و مسیحی و زرتشتی برمی

خوریم^{۱۴۰}، و از اطبای نیشابور مکرر یاد شده است^{۱۴۱}، که انواع پزشکی را

چون پزشکی عمومی، چشم پزشکی (کحال)، شکسته بندی استخوانها (مجبر)

در نیشابور انجام می دادند^{۱۴۲}، یکی از اطبای نیشابور، حکیم داور یهودی

بود که بعداً مسلمان شد^{۱۴۳}.

چنین بنظر می رسد که علم پزشکی در نیشابور به ترقیات شایانی نایل

آمد تا بجایی رسید، که مناطق دیگر، حتی دارالخلافه، دست نیاز به خراسان

و نیشابور دراز می نمودند، و بطوریکه نوشته اند، خلیفه الواثق (۲۲۷ هـ)

فرزند همان معتصم، به بیماری استسقاء دچار گردید، و چون پزشکان بغداد

نتوانستند او را معالجه کنند، طبیبی از نیشابور برای معالجه خلیفه بغداد

۱۳۷ - همان بنقل از فردوس الحکمه ۳۱۳، و هدایة المتعلمین ۷۵۱.

۱۳۸ - محقق (همان) ۳۱۷.

۱۳۹ - همان.

۱۴۰ - میهنی: اسرار التوحید ۱۲۳.

۱۴۱ - ابن فندق (همان) ۲۷ - ۲۸ و میهنی (همان) ۸۲.

۱۴۲ - ابن ابی اصیبه (همان) ۳۱/۱ - ۳۲ و کورکیس عواد: دلیل خارطة

بغداد ۱۱۴.

۱۴۳ - ابن فندق (همان) ۲۴۱.

رفت و معالجه نمود^{۱۴۴} که این موضوع را درباره خلیفه‌الرازی نیز گفته‌اند^{۱۴۵}.
 ۴- عبدالله بن طاهر به‌همان چند نفری که از مأمون اجازه گرفت
 اکتفا نکرد، بلکه در رشته‌های دیگر نیز اقدام کرد. بطوریکه یاقوت نقل
 کرده است، عبدالله گروهی از سوارکاران طرسوس و ملطیه را با خود
 به نیشابور آورد، و فرزندان سران لشکر خراسان، برایشان تعلیم یافتند^{۱۴۶}.
 طرسوس میان انطاکیه و حلب، و سرزمین روم است، و ملطیه نیز در همین نواحی
 بوده است^{۱۴۷}. با مقایسه با وضع امروز، باید گفت که عبدالله بن طاهر،
 بمنظور ورزیده‌تر ساختن افراد نظامی خراسان، و آشناساختن سران سپاه
 با ابزار جنگی گوناگون، و فنون و تاکتیکهای نظامی جهان آنروز، و
 حتی انواع ورزشها و عملیات تقویتی و آمادگی، از کارشناسان نظامی
 روم و سوریه و ترکیه و دیگر جاها استفاده کرده است، و خراسان را از
 این لحاظ نیز، بحد اعلائی قدرت رسانید، که علاوه بر نیرومندی بنیةدفاعی
 از یورشهای خارجی، توانستند به فتوحات قابل توجهی در صفحات شرقی
 و شمالی شرقی نیز نایل آیند، و این عمل عبدالله را می‌توان بعنوان تأسیس
 آکادمی نظامی و تربیت‌بدنی بحساب آورد.

۵- علم نجوم را ایرانیان می‌دانستند، علاوه بردانستنیهای خود،
 از هندوستان نیز کسب می‌کردند. برمک، پدر خالد برمکی، را مادرش
 بکشمیر برد، و برمک علم طب و نجوم را در کشمیر هندوستان بیاموخت^{۱۴۸}.
 تمام منابع اسلامی از آگاهیهای فراوان فضل‌بن سهل، وزیر مأمون، در

۱۴۴ - مستوفی : تاریخ گزیده - ۳۲۲.

۱۴۵ - آدم متر (همان) ۱۹

۱۴۶ - یاقوت : معجم‌الادباء ۱۷/۳.

۱۴۷ - یاقوت : معجم‌البلدان - طرسوس و ملطیه.

۱۴۸ - ابن فقیه : مختصرالبلدان ۳۲۴.

علم نجوم و ستاره‌شناسی، سخن رانده‌اند^{۱۴۹}. ظاهریان خود نیز علاوه بر علوم عربی (لغت و ادبیات، معانی بیان، بلاغت، عروض و قوافی و حتی نقد و بررسی) کمابیش به علوم دیگر آشنا بودند. عبدالله را آشنا به فلسفه و منطق دانسته‌اند. منصور بن طلحه از فضلا بود که در هنرهای زیبا و معماری، و حکمت و فلسفه و موسیقی، الهیات و فلک و هیئت، طبیعیات و علوم دیگر، آگاهی کامل داشت و تألیفاتی بجای نهاد، تا آنجا که او را حکیم آل ظاهر نامیدند^{۱۵۰}. اما نمونه‌ای از کتابهای وی عبارتند از:

۱- الابانة عن علم الفلك (شرح و تفسیر علم فلک و هیئت):

ابوریحان بیرونی نام این کتاب را در یکی از مباحث عقیده‌ای نقل کرده است^{۱۵۱}، این کتاب درباره هیئت و نجوم بوده است.

۲- کتاب الوجود (درباره هستی)^{۱۵۲}: در زمینة الهیات بوده است.

۳- کتاب المؤمنس، در موسیقی: کندی این کتاب را خوانده و آنرا

همدم خوبی وصف کرده است^{۱۵۳}.

۴- کتاب عدد و معدودات، در حساب و هندسه.

۵- کتاب دلیل و استدلال، که شاید در فلسفه و منطق بوده است^{۱۵۴}

بدون شك کتابهای دیگری داشته است که از آثار و اعمال او

بد آنها پی می‌بریم.

منصور بن طلحه برای مسجد اعظم نیشابور مناری ساخت، که از

لحاظ بلندی و ضخامت بزرگتر از مناری بود که ابومسلم خراسانی ساخته

۱۴۹ - گردیزی (همان) ۲.

۱۵۰ - کحاله ۱۳/۱۵؛ ابن‌الندیم ۱۱۷.

۱۵۱ - ابن‌الندیم ۱۱۷، قفطی: اخبار الحکماء ۲۷۶.

۱۵۲ - ابن‌الندیم، قفطی: اخبار الحکماء ۲۷۶.

۱۵۳ - فاریمر: تاریخ‌الموسیقی العربیة ۴۸.

۱۵۴ - محقق (همان).

بود. از لحاظ مهندسی و حساب، طوری این گلدسته و منار ساخته شده بود، که مردم در تمام ایام سال می توانستند ساعات روز را از حرکت آن تعیین نمایند^{۱۵۵}. این گفته بدین معنی است، که دانش معماری به اوج ترقی رسیده بود که با محاسبات دقیق ریاضی انجام می گرفت.

نیشابور بحدی پیشرفت کرد، تا اینکه مهمترین مرکز ستاره شناسی مشرق اسلامی گردید^{۱۵۶}، و ابومعشر فلکی^{۱۵۷}، یکی از منجمین قرن سوم هجری در نیشابور و خراسان بشمار رفته است^{۱۵۸}.

۶- در زمینه کشاورزی توجه فراوانی مبذول می گردید، و دستور داده شد تا کتابی درباره آبهای زیرزمینی و کاریزها نوشته شود، و برای این منظور از دانشمندان مصر و عراق کمک خواسته شد، تا اینکه در زمان طاهریان خراسان، یعنی نیمه اول قرن سوم هجری، کتاب «القنی» را نوشتند.

این کتاب شامل کلیه احکام و مقررات کاریزها و قنوات بود، که مردم در حل اختلافات خود بدان مراجعه می نمودند، و تا سال ۴۴۴ هـ، که گردیزی وفات یافت، هنوز با احکام آن کتاب قضا یا حل و فصل می شد، و نسبت به کشاورزان توجه فراوانی معطوف می گردید^{۱۵۹}.

درزمینه آبیاری و اندازه گیری آبها، فعالیت های شایان توجهی بعمل آمد، و آبهای زیر زمینی نیشابور را باندازه آبهای رود سیحون^{۱۶۰}، ورود

۱۵۵ - حاکم : تاریخ نیشابور ۱۴۲.

۱۵۶ - سمرقندی : چهارمقاله. ۳۵.

۱۵۷ - کحاله ۱۴۸/۳ و ۱۵۶/۹.

۱۵۸ - ابن الانیر حوادث سال ۴۶۷ هـ.

۱۵۹ - گردیزی (همان) ۳.

۱۶۰ - ابن خلکان : وفیات الاعیان ۲/۲۷۱.

دجله^{۱۶۱}، برآورد کردند. وضع آبیاری زیرزمینی و قنوات بقدری منظم انجام می‌گردید، که نمایشگر يك طرز تفکر رشد یافته و مبتکرانه است، و این عقیده از تنبوشه‌های باقیمانده از آن زمان، که روی آنها نام افراد سلسله طاهری نوشته شده، و در این زمان بدست آمده^{۱۶۲}، پدید آمده است. جالب توجه اینکه تا با امروز هنوز بهترین قناتهای نیشابوری را، بنام قنات طاهری می‌خوانند^{۱۶۳}.

در زمینه نگاهداری خشکبارها و مرباها و شیرینی‌ها، دستورات جالبی داده شده که با رعایت آنها به فساد و خرابی منجر نشود^{۱۶۴}، تمام این خصایص و محاسن و عمارت نیشابور بدست عبدالله بن طاهر میسر گردید^{۱۶۵}، حتی در اطراف نیشابور به غرس نهالهای درختان خرما اقدام کرده بودند^{۱۶۶}. در زمینه نشو و نما و ریواس (ریواس) نیز توصیه‌هایی بعمل می‌آوردند^{۱۶۷}.

بی‌جهت نبوده است که ادوارد براون گفته است: «دوره طاهریان در خراسان، از بسیاری جهات، بیش از سایر ادوار جالب بوده، و از نظر علمی و معنوی، بارورترین کلیه ازمنه تاریخ است^{۱۶۸}. زیرا پیش از رفتن طاهریان از بغداد بنیشابور، خلیفه مأمون خراسان را در درجه دوم اهمیت قرار داده بود، که نخست دارالخلافه بغداد و دوم نیشابور بود^{۱۶۹}،

-
- ۱۶۱ - مقدسی : أحسن التقاسیم ۲۹۹.
 ۱۶۲ - سرپرسی سایکس : تاریخ ایران ۲۳.
 ۱۶۳ - نفیسی : تاریخ خاندان طاهری ۱۵۸.
 ۱۶۴ - حاکم (همان) ۱۳۶.
 ۱۶۵ - ابن‌فندق (همان) ۳۶.
 ۱۶۶ - ابن فندق (همان) ۲۷ - ۲۸.
 ۱۶۷ - نویری : نهايةالارب ۱/۳۴۹.
 ۱۶۸ - براون : تاریخ ادبیات ایران ۱/۳۱۱ - ۳۱۲.
 ۱۶۹ - شاپشتی (همان) ۸۹.

اما با انتقال علوم بخراسان و ضعف بغداد، قضیه بعکس شد، بنحوی که تمام دنیا را در نیشابور جمع شده یافتند و عصابت الجراجرائی، شاعر معروف^{۱۷۰}، که یاقوت او را جرجانی یادداشت کرده است^{۱۷۱}، در آیاتی خراسان را برابر با تمام دنیا دانسته است^{۱۷۲}.

این شاعر در قرن سوم هجری می زیسته است، یعنی دوره انتقال علوم و مرکزیت آن به خراسان که سخنان او را شنیدیم، ولی باید بگوییم که این جنبش و حرکت بخوبی سیر صعودی طی می کرد که علی بن عبدالله بن احمد نیشابوری متوفی بسال ۴۱۸ هـ، پس از آنکه مدرسه‌ای در محله اسفریس^{۱۷۳} نیشابور بساخت، آیاتی درباره نیشابور و خراسان سرود، و نیشابور را مرکز شهرهای جهان و قبه الاسلام نامید^{۱۷۴}.

در پرتو همین فعالیت‌های مدبرانه بود که نیشابور پرچمدار تأسیس مدارس در تمام نقاط جهان اسلام شد، و در زمان نظام الملك نخست نظامیه نیشابور و سپس نظامیه‌های دیگر تأسیس شد، و شرح آن به این

۱۷۰ - ابن المعتر: طبقات الشعراء ۳۹۹ - ۴۰۱.

۱۷۱ - یاقوت: معجم البلدان - خراسان.

۱۷۲ - ابن الفقیه (همان) ۳۱۶.

الدار داران : ایوان و غمدان	والمملك ملكان ساسان و قحطان
والناس فارس، والاقليم بابل والاسلام	مکه والدينا خراسان
والجانبان المعتيدان اللذاخشيا	منها بخارا وبلخ المشاه، و اران
قدميزالناس أفواجا ورتبهم	فمر زبان و بطريق و دهقان

۱۷۳ - ابن فندق ۱۳۲، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۵۲، ۲۴۱، ۲۶۸.

۱۷۴ - ابن فندق ۱۸۵.

فلك الافاضل ارض نیشابور	مرسى الانام و ليس مرسى بور
دعيت ابرشهر البلاد لانها	قطب و سائرها رسوم السور
هى قبة الاسلام نائرة الصوى	فكأنها الاقمار فى الديجور
من تلق منهم تلقه بمهابة	رفت عليه لفضله الموفور
لهم الاوامر والنواهي كلها	ومدى سواهم رتبة المأمور

موضوع ارتباطی نخواهد داشت که ما دربارهٔ انتقال مرکزیت از بغداد به خراسان سخن می‌گوئیم^{۱۷۵}.

چنین بنظر می‌رسد که خراسان در این دوره سرشار از کتابخانه‌های شخصی و عمومی گردیده است. ابن‌الندیم و دیگران بهنگام ذکر کتابخانه معتبر بغداد، لفظ مفرد بکار برده و آنرا *خزانة دارالحکمة* می‌نویسد، اما چون بخراسان می‌رسند، آنرا با لفظ جمع *خزائن الطاهرية* می‌نامند^{۱۷۶} دلالت این استعمال صیغهٔ جمع بر این است، که کتابخانه‌های متعددی ساخته‌اند، که شایستهٔ تقدیر و ذکر آنها بصورت جمع بوده است. نظر اینجانب این احتمال قریب بیقین است، زیرا مقر طاهر در مرو بود، و فرزندش طلحه، در مرو و بلخ، و عبدالله در نیشابور و جاهای دیگر، و از آنجا که همگی افراد این خاندان به کتاب عشق می‌ورزیدند، شاید در هر شهری کتابخانه‌ای پیا داشته‌اند، که ابن‌الندیم بخود اجازه داده است تا بدینگونه از آنها یاد کند.

نادرتین کتابها را در ایران می‌یافتند، چنانکه تنها نسخهٔ منحصر بفرد کتاب العین خلیل فراهیدی را در خزاین طاهریان یافتند^{۱۷۷}، و این بدینمعنی است، که ایران و خراسان در قرن سوم هجری، نه تنها در جلب مغزها می‌کوشیدند، بلکه وسایل آسایش و بهره‌گیری آن مغزها را که کتاب بود، بهر وسیله و قیمتی بود از اطراف می‌آوردند، تا مغزهای جلب شده در اثر محیط خالی از ابزار کار و مطالعه، بدنبال کتابهای نایاب و غیره بازنگردند. تمام خراسان کانون علم و معرفت شده و تنها به نیشابور

۱۷۵ - دوست و همکار محترم آقای دکتر کسائی رسالهٔ دکتری خود را در بارهٔ «مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن» نوشته‌اند.

۱۷۶ - ابن‌الندیم ۴۳.

۱۷۷ - همان.

منحصر نبود. در کتابخانه رأس الجسر بخارا، کتابهای فراوانی بوده است.^{۱۷۸} کتابخانه طاهریان سرشار از کتابها بود.^{۱۷۹} عبدالله از جوانی کتابخانه شخصی داشت، که از کتابخانه عمومی مجزا بود.^{۱۸۰} در هر مسجد و جامعی کتابخانه تأسیس می‌شد.^{۱۸۱} که برخی از آنها در کتب نقل شده‌اند. از حافظ ابرو نقل کرده‌اند، که شش کتابخانه در نیشابور سوخته، و هفت کتابخانه غارت شده است.^{۱۸۲}

جز در نیشابور و خراسان، شهرستانهای دیگر ایران نیز به فعالیت افتادند و به نیشابور تأسی جستند. در سال ۲۷۲ هـ از قرن سوم، یکی از مردم اصفهان، سیصد هزار درهم صرف خرید کتابهای کتابخانه‌اش نمود.^{۱۸۳} قاضی بن حیان متوفی بسال ۳۵۴ هـ کتابخانه‌ای ویژه طلاب علوم مدرسه خودش تأسیس کرد، که برای مطالعه و یافتن کتابها وقت محصلین تلف نشده و بهدر نرود.^{۱۸۴} یاقوت از دوازده کتابخانه مرو نام برده است که کتابها را به آسانی و سادگی و در أسرع وقت در اختیار علاقمندان به مطالعه قرار می‌داده‌اند، و گاه اتفاق افتاده است که دوپست جلد کتاب نفیس به کسی داده می‌شد، بدون اینکه دیناری بعنوان ودیعه دریافت نمایند.^{۱۸۵} ابوعلی بن سوار در رامهرمز کتابخانه معتبری تأسیس کرد.^{۱۸۶} یکی از

۱۷۸ - عوفی : لباب الالباب ۱۹ - ۲۱.

۱۷۹ - ابوالفرج: أغانی ۱۷۵/۶ - ۱۷۶.

۱۸۰ - همان.

۱۸۱ - آدم متر : الحضارة الاسلامیة...، ۲۸۶.

۱۸۲ - ثابتی : تاریخ نیشابور ۳۸۹.

۱۸۳ - آدم متر (همان) ۳۸۹.

۱۸۴ - یاقوت : معجم الادباء ۲/۴۲۵.

۱۸۵ - یاقوت : معجم البلدان، ماده مرو.

۱۸۶ - مقدسی : أحسن التقاسیم ۴۱۳؛ ابن‌الندیم : الفهرست (فلوگل) ۱۳۹.

افتخارات پادشاهان جمع کتاب و تأسیس کتابخانه بود^{۱۸۷}. سامانیان، صفاریان و آل بویه، در تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها می‌کوشیدند^{۱۸۸}. ابوالوفاء بن سلمه در همدان کتابخانه بزرگی داشته است، که ابوتمام شاعر معاصر طاهریان از آن بهره گرفته و کتاب حماسه خود را نوشته است^{۱۸۹}. در ساوه کتابخانه عظیمی وجود داشته که آنرا در دنیا بی‌نظیر دانسته‌اند^{۱۹۰}، اگر دقیقاً بررسی شود معلوم می‌گردد، که تنها در ایران، و بویژه در خراسان چه تحول عظیمی پدید آمده است^{۱۹۱}، که در یک مقاله و یک کتاب نمی‌گنجد، و ما با این مرور زودگذر، به‌شمه‌ای از آن اشاره کردیم. نمونه‌ای از کتابهایی که خراسانیان نوشته‌اند عبارتند از:

۱- ابوزید احمد بن سهل بلخی^{۱۹۲}، کتابی درباره محاسن آل طاهر نوشته^{۱۹۳}، که از میان رفته است.

۲- ابوالعباس احمد بن محمد بن حسن دلقندی (از دیه دلقند)، تفسیری در سه جلد بر قرآن نوشته بود، که ابن فندق آنرا دیده و گوید که این تفسیر در فترت نیشابور در تاراج از بین رفت و این دیه از سکنه خالی شد^{۱۹۴}.

۳- سه نفر بنامهای عباس بن مصعب، احمد بن یسار و معدانی، درباره تاریخ مرو جداگانه نوشته‌اند.

۴- دو نفر بنامهای ابواسحاق، احمد بن محمد بن یونس بزاز، و

۱۸۷ - ابن طیفور : کتاب بغداد ۱۵۷.

۱۸۸ - آدم متر (همان) ۲۹۲.

۱۸۹ - کنتوری (همان) ۲۵۲.

۱۹۰ - یاقوت: معجم البلدان کلمه ساوه.

۱۹۱ - دکتر محمدی (الادب الفارسی فی اهرم ادواره و اشهر اعلامه) ۱۳-۲۱.

۱۹۲ - کحاله ۱/۲۴۵.

۱۹۳ - محقق (همان) ۳۲.

۱۹۴ - ابن فندق (همان) ۱۲۹.

ابواسحاق، احمد بن محمد بن سعید حداد، درباره تاریخ هرات، کتاب نوشته‌اند.

۵- سعید بن جناح، کتاب «تاریخ بخارا و سمرقند» را نوشت.

۶- دو نفر بنامهای السری بن والویه، و ابو عبدالله محمد بن سعید، درباره تاریخ خوارزم نوشتند.

۷- محمد بن عقیل فقیه، درباره تاریخ بلخ نوشته است.

۸- ابوالقاسم کعبی بلخی، «تاریخ نیشابور» را نوشت، که اصل آن در کتابخانه مسجد عقیل نیشابور بوده و سوخت. احمدغازی تاریخ نیشابور را در دو جلد نوشت. الحاکم ابو عبدالله نیشابوری^{۱۹۵}، تاریخ نیشابور را در ۱۲ جلد نوشت، ابوالحسن عبدالغافر، تتمه آنرا بنام «سیاق التاریخ» بزبان فارسی و بنام تکمله آن نوشت^{۱۹۶}.

۹- علی بن ابی صالح خواری، تاریخ بیهق را در چند جلد بزبان عربی نوشت، که پایان نیافت. ابن فندق نیز تاریخ بیهق را از روی کتب دیگر گردآورد و نوشت، که اکنون بچاپ رسیده و در دسترس است ولی متأسفانه بخوبی تحقیق نشده و از فهرست اعلام عاری است.

۱۰ - حسین بن احمد سلامی، «تاریخ ولایة خراسان»، و کتاب

«الثار فی تاریخ خوار» را نوشت.

این کتابها در زمان ابن فندق بوده‌اند^{۱۹۷} و دیگران نیز درباره خراسان نوشته‌اند چون: «محاسن خراسان»، «کتاب خراسان»، «فتوح خراسان»، «اختلاف الروایة فی خبر قتیبة بخراسان»، «نوا در قتیبة بن مسلم بخراسان»، «نزول العرب بالسواد و خراسان»، «امراء خراسان والیمن»، «جواب

۱۹۵ - کحاله ۲۳۸/۱۰، ابن فندق (همان) ۱۸۳.

۱۹۶ - ابن فندق (همان).

۱۹۷ - ابن فندق (همان) ۲۵.

اهل خراسان» ۱۹۸.

باید بدانیم که خراسان آنروزگار مفهوم وسیعی داشت که گاهی به تمام ایران و ماوراءالنهر تا مرز هندوستان اطلاق می‌گردید، که در اینجا مجال گفتگو در این زمینه نمی‌باشد^{۱۹۹}.

فهرست تفصیلی مآخذ و مراجع:

۱ - قرآن کریم.

۲ - نهج البلاغه، فرمایشات امیر المؤمنین (ع) ضبط دکتر صبحی الصالح، بیروت.

۳ - آدم متر: الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجری، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریده، لجنة التألیف والترجمة والنشر، قاهره، ۱۳۵۹ هـ = ۱۹۴۰ م.

۴ - ابن ابی اصیبعه: عیون الانباء فی طبقات الاطباء، شرح و تحقیق دکتر نزار رضا، مكتبة الحياة، بیروت ۱۳۸۵ هـ = ۱۹۶۵ م.

۵ - ابن الاثیر (علی بن احمد - ت ۶۳۵): الكامل فی التاریخ، شیخ عبدالوهاب نجار، مصر ۱۳۴۸ هـ = ۱۹۲۹ م.

۶ - ابن بابویه (محمد بن علی الصدوق قمی ت ۳۸۱): عیون أخبار الرضا (ع)، ناشر محمد رضا مشهدی ۱۳۷۷.

۱۹۸ - رك مقاله استاد كاظم مدير شانه‌چی (سهم خراسان در تدوین علوم اسلامی) نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد (۸ - ۹).

- رك مقاله دکتر یوسف حسین بکار (خراسان فی التراث العربی) نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی - مشهد (شماره ۶-۷).

۱۹۹ - رك مقاله آقای عبدالحمید مولوی در باره خراسان (نیشابور مرکز خراسان) و همچنین مقاله استاد كاظم مدير شانه‌چی، درباره (حدود خراسان در طول تاریخ) نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی - مشهد. و مقاله (نیشابور) از لاکهارت، ترجمه عباس سعیدی - نشریه دانشکده ادبیات - مشهد ش ۴.

- ٧ - ابن جلجل (سليمان بن حسان أندلسي - تأليف بسال ٣٧٧): طبقات الاطباء و الحكماء تحقيق فؤاد سيد، قاهره، ١٩٥٥ م.
- ٨ - ابن خلكان (أحمد بن محمد - ت ٦٨١): وفيات الاعيان، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، كتابفروشي النهضة المصرية - قاهره، ١٣٦٧ هـ = ١٩٤٨ م.
- ٩ - ابن الطقطقي (محمد بن علي بن طباطبا، ت ٧٥٩): الفخرى في الاداب السلطانية، دار احياء الكتب العربية، مصر، ١٣١٧ هـ = ١٩٥٥ م.
- ١٥ - ابن طيفور (احمد بن طاهر، ت ٢٨٥): كتاب بغداد، مؤسسة نشر الثقافة الاسلاميه، قاهره، ١٣٦٨ هـ = ١٩٤٩ م.
- ١١ - ابن عبدربه (أحمد بن محمد ت ٣٢٨): العقد الفريد، لجنة التأليف والترجمة و النشر، قاهره، ١٣٥٩ هـ = ١٩٤١ م.
- ١٢ - ابن العبري (غريغوريوس بن أهرن طبيب ملطي ت ٦٨٥): تاريخ مختصر الدول، بيروت ١٨٩٥ م.
- ١٣ - ابن الفقيه (احمد بن محمد همداني - قرن چهارم): مختصر البلدان، ليدن، ١٣٥٢ هـ = ١٨٨٤ م.
- ١٤ - ابن فندق (علي بن زيد بيهقي): تاريخ بيهق، تصحيح بهمنيار، كتابفروشي فروغی، تهران ١٣١٧.
- ١٥ - ابن قتيبه (عبدالله بن مسلم دينوري ت ٢٧٥ يا ٢٧٦): المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، قاهره، ١٣٨٥ هـ = ١٩٦٥ م.
- ١٦ - ابن قنفذ (احمد بن قسطنطيني ت ٨١٥): الوفيات، تحقيق عادل نويهض - بيروت ١٣٩٥ هـ = ١٩٧١ م.
- ١٧ - ابن المعتز (عبدالله ت ٢٩٦): طبقات الشعراء، تحقيق عبدالستار احمد السراج، دار المعارف قاهره، ١٣٧٥ هـ = ١٩٥٦ م.
- ١٨ - ابن منقذ (أسامة بن مرشد ت ٥٨٤): لباب الاداب، تحقيق

- أحمد محمد شاكر، قاهره، ۱۳۵۴ هـ = ۱۹۳۵ م.
- ۱۹ - ابن النديم (محمد بن اسحاق): الفهرست، باهتمام فلوگل، كتابفروشى خياط، بيروت.
- ۲۵ - أبو الطيب (عبد الواحد بن علي لغوي ت ۳۵۱): مراتب النحويين، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، مصر ۱۳۷۵ هـ = ۱۹۵۵ م.
- ۲۱ - أبو الفدا (عماد الدين، اسماعيل بن أفضل): تاريخ، مصر، ۱۳۲۵.
- ۲۲ - احمد امين: ضحى الاسلام، قاهره، ۱۳۵۱ هـ = ۱۹۳۳ م.
- ۲۳ - ادوارد براون: تاريخ أدبيات ايران، ترجمه رشيد ياسمى، كتابفروشى ابن سينا، تهران ۱۳۲۹.
- ۲۴ - بروكلمان: تاريخ الادب العربى، ترجمه دكتور عبد الحليم نجار، دارالمعارف مصر ۱۳۱۹ هـ = ۱۹۵۹ م.
- ۲۵ - بروكلمان: تاريخ الشعوب الاسلاميه، ترجمه دكتور نبيه فارس و منير بعلبكي، بيروت ۱۳۶۸ هـ = ۱۹۴۸ م.
- ۲۶ - توحيدى (أبو حيان، علي بن محمد ت ۴۵۵): البصائر والذخائر، بغداد ۱۳۷۴ هـ = ۱۹۵۴ م.
- ۲۷ - توحيدى (أبو حيان): الصداقة والصديق، دمشق ۱۳۸۴ هـ = ۱۹۶۴ م.
- ۲۸ - ثابتى (مؤيد) تاريخ نيشابور، كتابفروشى باستان، مشهد ۱۳۳۵.
- ۲۹ - ثعالبى (ابو منصور نيشابورى ت ۴۲۹): خاص الخاص، مكتبة الحياة، بيروت ۱۳۸۶ هـ = ۱۹۶۶ م.
- ۳۵ - جرجى زيدان: تاريخ تمدن اسلام، ترجمه على جواهر كلام، مطبوعاتى امير كبير، تهران ۱۳۳۶.
- ۳۱ - جنيد (معين الدين، ابو القاسم شيرازى): شذالازارفى حط

- الاوزار عن زوار المزار، تهران ۱۳۲۸.
- ۳۲ - جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، کتابفروشی النهضه، بغداد ۱۹۷۱ م.
- ۳۳ - حاکم (أبو عبدالله نیشابوری ت ۴۵۵): تاریخ نیشابور، کتابفروشی ابن سینا، تهران. ۱۳۳۹.
- ۳۴ - حصری (أبو اسحاق قیروانی ت ۴۵۳): زهر الاداب و ثمر الالباب، قاهره، ۱۳۵۸ هـ = ۱۹۳۹ م.
- ۳۵ - حمزه اصفهانی: تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، لیبزیک ۱۳۴۰ هـ = ۱۹۲۱ م.
- ۳۶ - خدیجه حدیثی: ابوحیان نحوی، بغداد، ۱۳۸۵ هـ = ۱۹۶۶ م.
- ۳۷ - خطیب (أبو بکر أحمد بن علی بغدادی ت ۴۶۳): تاریخ بغداد ۱۳۴۹ هـ = ۱۹۳۱ م.
- ۳۸ - دهخدا: لغت نامه، تهران.
- ۳۹ - دینوری (أحمد بن داود، أبو حنیفه ت ۲۸۲): الاخبار الطوال تحقیق عبدالمنعم عامر... قاهره، ۱۳۸۵ هـ = ۱۹۶۵ م.
- ۴۰ - زامباور: معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاريخ الاسلامی، مصر ۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۱ م.
- ۴۱ - زبیدی (أبو بکر، محمد بن حسن ت ۱۳۷۹): طبقات النحویین واللغویین، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۷۳ هـ = ۱۹۵۴ م.
- ۴۲ - زرکلی (خیرالدین): الاعلام، قاهره ۱۳۷۴ هـ = ۱۹۵۴ م.
- ۴۳ - سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۳۵.
- ۴۴ - سمعانی (ابوسعید، عبدالکریم بن منصور تمیمی ت ۵۶۲): الانساب، هندوستان ۱۳۶۸ هـ = ۱۹۶۶ م.

- ۴۵ - سمرقندی (أحمد بن عمر نظامی عروضی): چهار مقاله، کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۴۳.
- ۶۴ - سیوطی (جلال الدین ت ۹۱۱): طبقات المفسرین، لیدن ۱۲۵۵ هـ = ۱۸۳۹ م.
- ۴۷ - شابشتی (أبو الحسن، علی بن محمد ت ۳۸۸): الدیارات، بغداد ۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۱ م.
- ۴۸ - شهید عاملی: منیة المرید فی آداب المفید والمستفید، نجف ۱۳۷۰.
- ۴۹ - صدر (سید حسن ت ۱۳۵۴): تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، بغداد.
- ۵۰ - صفا (دکتر ذبیح الله): تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران ۱۳۳۱.
- ۵۱ - صنیع الدوله (محمد حسن خان): مطلع الشمس، تهران ۱۳۵۱.
- ۵۲ - طبری (محمد بن جریر ت ۳۱۵): تاریخ الرسل والملوک، قاهره، ۱۳۵۷ هـ = ۱۹۳۹ م.
- ۵۳ - عمر فروخ: تاریخ العلوم عند العرب، بیروت ۱۳۹۰ هـ = ۱۹۷۰ م.
- ۵۴ - عوفی (محمد ۶۲۵): لباب الالباب، تحقیق ادوارد براون، لندن ۱۳۲۵ هـ = ۱۹۰۲ م.
- ۵۵ - فؤاد افرام (بستانی): دائره المعارف اللبنائیة، بیروت ۱۳۷۶ هـ = ۱۹۵۶ م.
- ۵۶ - قشیری (عبدالکریم بن هوازن ت ۴۳۱): ترجمه رساله قشیریة، تصحیح استاد فروزانفر، مؤسسه چاپ و ترجمه و انتشار کتاب، تهران ۱۳۴۵.

- ٥٧ - قفطی (جمال‌الدین، علی بن یوسف ت ٦٤٦): اخبار العلماء باخبار الحکماء، لیبزیک ١٣٢١ هـ = ١٩٥٣ م.
- ٥٨ - قفطی (جمال‌الدین): انباء الرواة علی أنباء النحاة، دارالکتب المصریه ١٣٦٩ هـ = ١٩٤٩ م.
- ٥٩ - کحالة (عمر رضا): معجم المؤلفین، دمشق ١٣٧٨ هـ = ١٩٥٨ م.
- ٦٥ - کنتوری (اعجاز حسین نیشابوری ت ١٢٨٦): کشف الحجب والاستار عن أسماء الکتب والاسفار، کلکته ١٣٣٥ هـ = ١٩١١ م.
- ٦١ - کندی (محمد بن یوسف مصری ت ٣٨٥): ولاة مصر، تحقیق دکتر حسین نصار، دارصادر، دار بیروت ١٣٧٩ هـ = ١٩٥٩ م.
- ٦٢ - کندی (محمد بن یوسف): الولاة والقضاة، بیروت ١٣٢٦ هـ = ١٩٥٨ م.
- ٦٣ - گردیزی (عبدالحی بن ضحاک ٤٤٤): زین الاخبار، تحقیق علامه قزوینی، تهران ١٣٢٧ هـ - ١٩٤٨ م.
- ٦٤ - محقق (دکتر مهدی): فیلسوف ری، انتشارات انجمن آثار ملی تهران ١٣٤٩.
- ٦٥ - مستوفی (حمدالله ت ٧٣٥): تاریخ گزیده، باهتمام ادوارد براون - لندن ١٣٧٨ هـ = ١٩١٥ م.
- ٦٦ - مصطفی جواد: دلیل خارطة بغداد المفصل قديماً و حديثاً، بغداد ١٣٧٨ هـ = ١٩٥٨ م.
- ٦٧ - مقدسی (البشاری متوفی در قرن چهارم): أحسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لیدن، ١٣٢٤ هـ = ١٩٥٦ م.
- ٦٨ - مهینی (محمد بن منور): أسرار التوحید فی مقامات الشیخ أبی سعید أبی الخیر ت ٤٤٥، مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ١٣٣٢.
- ٦٩ - نفیسی (سعید): تاریخ خاندان طاهری، انتشارات اقبال،

تهران ۱۳۳۵.

۷۰ - نویری احمد بن عبدالوهاب (۷۳۳): نهایت الارب، قاهره -
۱۳۴۷ هـ = ۱۹۲۹ م.

۷۱ - ونسک: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، لیدن
۱۹۳۶ م.

۷۲ - یاقوت (شهاب الدین، ابو عبدالله رومی ت ۶۲۶ هـ): معجم
الادباء، قاهره، ۱۳۵۵ هـ = ۱۹۳۶.

۷۳ - یاقوت (رومی): معجم البلدان، تحقیق وستنفلد، لپزیک
۱۲۸۳ هـ = ۱۸۶۶ م.

۷۴ - یعقوبی (احمد بن واضح ت ۲۹۲): البلدان، لیدن ۱۳۵۹ هـ
= ۱۸۹۱ م.

۷۵ - یعقوبی (ابن واضح): تاریخ یعقوبی، دارصادر، دار بیروت
۱۳۷۹ هـ = ۱۹۶۰ م.